



رابطه طبیعت و سقوط تمدن‌ها در قرآن



زهرة باقریان*

چکیده:

تمدن‌ها و حکومت‌هایی که در طول تاریخ ظهور کرده‌اند پس از مدتی شکوفایی یا رو به ضعف و انحطاط نهاده‌اند و یا به کلی از بین رفته‌اند. قرآن در رابطه با علل سقوط و انحطاط تمدن‌ها عوامل بسیاری را ذکر می‌کند که هر قوم و تمدنی به جهت آن عوامل، تمدن خویش را در معرض نابودی قرار داده است اما علت اصلی مرگ تمدن‌های طغیان‌گر در قرآن عواملی طبیعی همانند، زلزله، سیل، رانش زمین و... ذکر شده است. به عبارتی خداوند به منظور مجازات اقوام و تمدن‌های گناهکار اراده خویش را بواسطه عوامل طبیعی به نمایش می‌گذارد. اما سوال اینجاست که چرا و چگونه خداوند در انقضای تمدن‌ها اراده خویش را بواسطه عوامل طبیعی اعمال کرده است؟ در پاسخ به این پرسش راقم در این پژوهش به فرضیاتی می‌پردازد که با توجه به آیات قرآن و احادیث و یا به صورت عقلی یا تحلیل ارائه می‌گردد اما مهمترین نتیجه‌ای که از این فرضیات بدست می‌آید، این است که به جهت عنایت خاص خداوند به طبیعت، این مساله در سقوط تمدن‌ها ملحوظ گردیده است.

واژه‌گان کلیدی؛ طبیعت، قرآن، محیط زیست، سقوط تمدن‌ها، تاریخ

* دکتری تاریخ اسلام
qom.1400@yahoo.com



مقدمه

بدون شک طبیعت یکی از نعمات الهی و بخشی از نظام خلقت است و جهان و هر چه در اوست تصویری از خداوند واحد است. در اسلام هر گونه رفتاری که منجر به فساد و تباهی در طبیعت شود نهی شده زیرا از منظر قرآن بین انسان و طبیعت جدایی وجود ندارد بلکه آن‌ها مکمل یکدیگرند و حفظ طبیعت به عنوان مسیری الهی مورد توجهی قرآن کریم قرار می‌گیرد به طوری که انسان‌ها در پیشگاه خداوند درباره‌ی چگونگی حفظ زمین و چهارپایان در طبیعت مورد. بازخواست قرار می‌گیرند (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۳۱)

اما زمانی که قرآن به بحث در مورد سقوط تمدن‌ها و جوامع انسانی می‌پردازد و از سرکشی انسان‌ها بحث می‌کند، علل اصلی سقوط و مرگ این جوامع را بواسطه‌ی عناصر طبیعی توضیح می‌دهد. آنچه تأمل برانگیز است نابودی طبیعتی است که بسیار نزد خداوند ارزشمند است به طوری که اراده الهی به واسطه همین طبیعت در حق جوامع سرکش اعمال می‌گردد.

به منظور بررسی چرایی این مساله می‌بایست در ابتدا به نوع ارتباط تمدن‌ها و طبیعت در قرآن بپردازیم و مساله را آن‌جا پی‌گیری کنیم.

رابطه مطالعه تمدن‌ها و طبیعت در قرآن:

خداوند در قرآن کریم بارها انسان‌ها را به مطالعه تمدن‌ها و طبیعت دعوت می‌کند که در این آیات خداوند دعوت خویش را با عبارت «سیروا فی الارض» آغاز می‌کند. که در یک تقسیم بندی کلی می‌توان این آیات را به سه دسته کلی تقسیم بندی نمود.

۱- آیاتی که در آن‌ها خداوند انسان‌ها را به گردش در طبیعت به منظور کشف اسرار آفرینش موجودات و توانایی او در خلق این جهان دعوت می‌کند.

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (عنکبوت: ۲۰)

بگو: در زمین بگردید و بنگرید که خدا چگونه در آغاز موجودات را پدید آورده است و (چه رنگ و بو و سیما و ویژگی‌هایی به هر یک داده است، و چه اسراری در آن‌ها به ودیعت نهاده است. تا از مشاهده‌ی اشیاء پی به راز و رمز آن‌ها ببرید و در برابر قدرت مافوق تصور آفریدگارشان سر تسلیم فرود آورید و بدانید کسی که اول این جهان را از نیستی به هستی آورده است) بعداً هم جهان دیگر را پدیدار می‌کند؛ چرا که خدا بر هر چیزی توانا است.



«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آدَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج: ٤٦)

آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش‌های شنوایی که با آن [ندای حق را] بشنوند؟! چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود.

۲-دسته دوم آیاتی است که در آن خداوند، انسان‌ها را به مطالعه سرگذشت تمدن‌هایی دعوت می‌کند که انذار پیامبران را جدی نگرفته‌اند.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اٰعْبُدُوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللّٰهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ حَقَّقَتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةَ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (نحل: ٣٦)

ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: (خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!) خداوند گروهی را هدایت کرد؛ و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود!

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَذَارُ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (یوسف: ١٠٩)

و ما نفرستادیم پیش از تو، جز مردانی از اهل آبادیها که به آن‌ها وحی می‌کردیم! آیا [مخالفتان دعوت تو،] در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها بودند چه شد؟! و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است! آیا فکر نمی‌کنید؟!

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (انعام: ١١)

بگو در زمین بگردید، آنگاه بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

۳-دسته سوم آیاتی است که در آن خداوند انسان‌ها را به سیر در زمین به منظور مطالعه سرگذشت تمدن‌های پیشین فرا می‌خواند.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لِلكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا» (محمد: ١٥)

آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! خداوند آن‌ها را هلاک کرد؛ و برای کافران امثال این مجازاتها خواهد بود!

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ



مِنْهُمْ قُوَّةٌ وَ أَنْرًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مِن وَّاقٍ» (غافر: ۲۱)
آیا آن‌ها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟! آن‌ها در قدرت و ایجاد آثار مهم در زمین از این‌ها برتر بودند؛ ولی خداوند ایشان را به گناهانشان گرفت، و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند!

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَنْرًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَىٰ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يُكْسِبُونَ» (غافر: ۸۲)

آیا روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها بودند چه شد؟! همان‌ها که نفراشان از این‌ها بیشتر، و نیرو و آثارشان در زمین فزونتر بود؛ اما هرگز آنچه را به دست می‌آوردند نتوانست آن‌ها را بی‌نیاز سازد و عذاب الهی را از آنان دور کند
«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (انعام: ۱۱)

بگو: (روی زمین گردش کنید! سپس بنگرید سرانجام تکذیب‌کنندگان آیات الهی چه شد؟!)
«قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»
(آل عمران: ۱۳۷)

قطعا پیش از شما سنت‌هایی [بوده و] سیری شده است پس در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (نمل: ۶۹)

بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام گنه‌پیشگان چگونه بوده است.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَان أَكْثَرُهُمْ مُّشْرِكِينَ» (بلد: ۴۲)
بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیش‌تر بوده [و] بیشترشان مشرک بودند چگونه بوده است.

«لَقَدْ كَانَ لِسَيِّدٍ فِي مَشْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبِّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِم سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أُثْلٍ وَ شَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ * ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ * وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرَىٰ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَىٰ ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّبْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ» (سبا: ۱۵-۱۸)

برای اهالی سبا در محل سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت خدا) بود. دو باغ (عظیم و گسترده) در سمت راست و چپ (شهر یمن، با میوه‌های فراوان بدیشان گفته شد): از



روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جای آورید. شهری است پاک و پاکیزه، و (پربرکت و نعمت، و آفریدگارتان) پروردگاری است بس آمرزنده * اما آنان (از شکر نعمت) رویگردان شدند (و مغرور رفاه و لذائذ گشتند). بدین سبب ما سیل ویرانگری را به سویشان روان کردیم و باغ‌های (پربرکت و پرمیوهی) ایشان را به باغ‌های (بی‌ارزش) با میوه‌های تلخ و درخت‌های شوره‌گز و اندکی درخت سدر، مبدل ساختیم. * این (تعویض و تبدیل) چیزی بود که به خاطر کفران نعمت، ایشان را بدان کیفر دادیم. مگر ما جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟ * میان آنان و شهرهای دیگری که پربرکت و نعمت کرده بودیم، شهرک‌ها و روستاهایی ساخته و پرداخته بودیم که (از یکی، دیگری) نمایان بود و در میان آن‌ها فاصله‌های مناسب و نزدیک به هم ترتیب داده بودیم (به‌گونه‌ای که امنیت برقرار بود و نیازی هم به حمل آب و توشه‌ی سفر دیده نمی‌شد. توسط انبیاء بدیشان پیام دادیم که) شب‌ها و روزها در امن و امان در آنجاها سیر و سفر کنند (و از حق منحرف نشوند و به یاد الطاف خدا باشند و پرستش او را فراموش ننمایند

«أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا» (فاطر: ۴۴)

آیا در زمین نگردیده‌اند تا فرجام [کار] کسانی را که پیش از ایشان [زیسته] و نیرومندتر از ایشان بودند بنگرند و هیچ چیز نه در آسمان‌ها و نه در زمین خدا را درمانده نکرده است؛ چرا که او همواره دانا و تواناست.

در مواردی نیز خداوند با عبارت سیروا فی الارض انسان‌ها را هم به مطالعه در سرگذشت تمدن‌ها و مکذبین ارسال رسل دعوت می‌کند و هم به تفکر در اسرار آفرینش هستی.

«أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (روم: ۹)

آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است، آن‌ها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آن‌ها آبادش کردند، آن را آباد ساختند و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، بنابراین خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می‌کردند.

با بررسی این آیات و جمع بندی آن‌ها نتایجی حاصل می‌آید که می‌توان در آن هدف از مطالعه تمدن‌ها و طبیعت از منظر قرآن را در یک دور قانونمند توضیح داد و اهداف مطالعه و سیر در زمین را به سه دسته کلی تقسیم نمود. این دور قانونمند از تفکر در



جهان هستی آغاز می‌گردد و سپس در دور دوم با تذکر و یادآوری پیامبران ادامه می‌یابد و نهایتاً در دور آخر به عبرت‌گیری از سرگذشت مکذبین ختم خواهد گشت. به عبارت دیگر نخستین هدف خداوند از سیر در زمین، تأمل و تفکر در آیات الهی موجود در طبیعت است، مرحله‌ی دوم مرحله‌ی ارسال رسل و کمک به فهم شهودی این نشانه‌هاست و سرانجام با توجه به آیات دسته سوم هدف خداوند از سیر در زمین، دعوت انسان‌ها به عبرت‌گیری از سرنوشت کافران است. بنابراین می‌توان اهداف مطالعه و سیر در زمین را در یک دور فلسفی اینگونه ترسیم نمود.



در این نگرش فلسفی در مرحله نخست خداوند انسان‌ها را دعوت به استفاده از ابزار حس و تجربه می‌کند و از انسان‌ها می‌خواهد که در جهان سیر کنند و قوانین طبیعت را بنگرند و در اسرار آفرینش جهان و سایر موجودات تدبیر کنند به عبارت دیگر طبیعت آموزگار انسان به شمار می‌آید. زیرا در نظام طبیعت زمینه‌ها و امکانات عبرت‌آموزی بسیاری برای انسان پیش بینی شده است که با الگوها، پیامها و روش‌هایی که ارائه می‌دهد راه بهره‌برداری از عناصر مادی و معنوی را به انسان می‌آموزد.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَاتِ آيَةِ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّاعَاتِ وَالْجَسَابِ» (اسرا: ۱۲) و شب و روز را دو آیه قرار دادیم تا اینکه شمارش سال و حساب را بدانید.

«وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (نحل: ۱۶) «و بوسیله‌ی ستارگان، راه می‌یابند».

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» (انعام: ۹۷) اوست که ستارگان را برای شما قرار داد تا بوسیله‌ی آن در ظلمت دشت و دریا راه را باز شناسید .



عبرت آموزی از طبیعت در واقع بهره‌گیری از طبیعت در قرآن معنا می‌گردد زیرا طبیعت میدان مطالعه و درس آموزی برای انسان به شمار می‌آید. نظام طبیعت دارای ضوابط، رموز و اشارت‌هایی است که تنها در پرتو اندیشه و تفکر بشر قابل شناسایی و بهره‌وری است «بُنِيَتْ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعُ وَالزَّيْتُونُ وَالنَّخِيلُ وَالْأَعْنَابُ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۱۱) و بوسیله‌ی باران برای شما کشتزار و زیتون و نخلها و تاکستانها و انواع میوه‌ها می‌رویاند، همانا در این رویش آیه و عبرتی است برای اهل اندیشه و تفکر. در برخی آیات قرآن حذف این مسئولیت در قبال طبیعت، مستلزم باطل شمردن آفرینش گیتی است. از اینرو اندیشیدن درباره‌ی طبیعت مهمترین مسئولیت انسان در قبال آن به شمار می‌آید. سیر در طبیعت، انسان را از تردید درباره معاد و غفلت از قدرت خداوند بیرون می‌آورد و او را به یقین می‌رساند. در آیات فراوانی خداوند جستجو در طبیعت را معرفه الله به حساب می‌آورد (روم: ۲۲؛ روم: ۲۴؛ مومن: ۷۹؛ جاثیه: ۵؛ جاثیه: ۱۲؛ فصلت: ۳۹، ...). و در آیات فراوانی برای تبیین معاد و حیات پس از مرگ از طبیعت بهره می‌گیرد (فاطر: ۹) اما اگر سیر در طبیعت و تفکر و تدبیر در آن بواسطه‌ی حس و تجربه، معرفتی را به بار نیاورد، بلکه وسیله‌ای برای جهل بیشتر وی گردد، خداوند در مرحله دوم، ارسال رسل را پیش پای انسان‌ها قرار می‌دهد تا انسان را با ابزار شهود به شناخت خداوند و نزدیک شدن به امر او دعوت کند. وحی به عنوان یکی از مهمترین ابزارهای شناخت خداوند است و پیامبران بواسطه شهود، حکمت را به انسان‌ها آموزش می‌دهند. این مراحل هیچ تقدم و تاخیری نسبت به یکدیگر ندارند و در همه‌ی ادوار تاریخ انسان‌ها به این مراحل از تدبیر و تفکر و کسب حکمت فراخوانده شدند. در مرحله تدبیر و تفکر (مرحله نخست) خداوند بواسطه عناصر طبیعی و علم به آن‌ها، انسان‌ها را دعوت به خداشناسی می‌کند در صورتی که در مرحله دوم که شاید بتوان آن را مرحله تذکر نامید، خداوند حکمت خویش را در قبال طبیعت و جهانی دیگر متذکر می‌شود و انسان‌ها را از عذاب و عقاب دنیوی و اخروی که دامنگیر مکذبین خواهد شد می‌ترساند. بنابراین در مرحله تذکیر، خداوند بر خلاف مرحله نخست که انسان‌ها را با ابزار حس و تجربه به خداشناسی می‌کشاند، این بار بواسطه زبان و با ابزار وحی و شهود تذکیر می‌دهد. اما نهایتاً در صورتی که تفکر و تذکر، به معرفت و شناخت منجر نگشت، خداوند قوانین انحطاط و سقوط را به منصفه ظهور می‌گذارد و آن تمدن را به عذابی سهمگین گرفتار خواهد ساخت.



در این صورت نابودی این تمدن، آغاز بخش تمدن دیگری خواهد بود. بنابراین به نظر می‌آید بر اساس نظام فلسفی قرآن، دور عبرت یا علم آموزی در سه بخش «تفکر، تذکر و عبرت» مورد تأیید خداوند است. این سه مرحله، مراحل اصلاحی یک تمدن است که با ۳ ابزار متفاوت شناخت: ۱-حس و تجربه ۲-وحی و شهود ۳- عقل در قرآن معرفی می‌گردد. مرحله‌ی نهایی این دور که مرحله‌ی ظهور و عینیت یافتن قدرت الهی است، خداوند سرنوشت محتوم تمدن‌ها را به منظور عبرت برای سایر تمدن‌ها مثال می‌آورد و با عبارت «سَيُرَوُّ فِي الْأَرْضِ» انسان‌ها را دعوت به مطالعه‌ی سرگذشت کافرین می‌کند. تمدنی که خداوند بواسطه طبیعت نابود می‌سازد، طبیعت و اکوسیستم طبیعی را نیز دستخوش تغییر و تخریب می‌گرداند. همچنین با توجه به آیات قرآن نابودی یک تمدن توسط خداوند نیز بواسطه عوامل طبیعی روی می‌دهد و سنت‌های طبیعی و سنت‌های الهی بر روی هم در چرخه تمدنی و فلسفه عبرت آموزی تأثیر متقابل دارند. برای نمونه به تمدن سبأ بنگرید که شکوفایی تمدنی به طبیعت و درختان سرسبز و پر محصول بستگی داشت اما زمانی که قوم سبأ به ناسپاسی روی آوردند خداوند تمدن آن‌ها را در کنار طبیعت آن‌ها نابود ساخت و خداوند این سقوط تمدنی و محیط زیستی را بواسطه عوامل محیطی به اجرا می‌گذارد. بنابراین بر اساس چرخه تمدنی قرآن و فلسفه عبرت آموزی آن، رستگاری، سعادت، هلاکت و فساد جوامع و طبیعت کاملاً با هم ارتباط دارند و خداوند سنت‌های اجتماعی - الهی خویش را بواسطه‌ی عوامل طبیعی در حق تمدن‌ها به منصفه ظهور می‌رساند. از اینروست که قرآن می‌فرماید: اگر مردمی که در این آبادی‌ها زندگی می‌کردند ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌کردند درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آن‌ها می‌گشودیم. (اعراف: ۹۶)

طبیعت آزمایشگاه انسان است. قرآن می‌فرماید: «هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود:

۶۱) اوست که شما را از دل زمین بوجود آورد و بر آباد ساختن آن مسئولیت داد.

امام علی علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید: تقوا پیشه کنید؛ زیرا شما در پیشگاه خداوند، مسئول

بندگان خدا، شهرها و خانه‌ها و حیوانات هستید. (دستی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۹)

انسان نسبت به اعمال و رفتار و همچنین نسبت به دخل و تصرفی که در طبیعت انجام می‌دهد مسئول است و از این منظر، طبیعت جایگاهی برای آزمایش او و تمدن‌ها به شمار می‌آید. طبیعت از زاویه‌ی تحولات درونی خویش نیز جایگاهی برای عبرت



محسوب می‌گردد. سیر در طبیعت آثار خداوند را به نمایش می‌گذارد و تغییر فصل‌ها و سالها و تحول در طبیعت، انسان را به یاد تغییر در احوال و حالات انسان و معاد می‌اندازد. از اینرو خداوند با اهداف مشترکی که از سیر در تمدن‌ها و طبیعت بدست می‌آید انسان‌ها را به سیروا فی الارض فرمان می‌دهد تا انسان یا بواسطه تغییرات طبیعی ویا بواسطه‌ی تحولات تمدن‌ها عبرت گیرد و با تأمل در تاریخ یا طبیعت به مقصود اصلی این گردشگری دست یابد.

در دور نهایی یک تمدن که دور عبرت‌گیری است خداوند انسان‌ها را به مطالعه سرگذشت مکذبین که گرفتار عذاب الهی شدند دعوت می‌کند که در این تمدن‌ها، خداوند زندگی جامعه و امتی را در هم می‌پیچد و آن‌ها گرفتار خرابی و مرگ پیش از موعد می‌کند. این عذاب و مرگ پیش از موعد، سنتی الهی است اما بواسطه قوانین طبیعت بر اقوام سرکش اعمال می‌گردد.

«فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (عنکبوت: ۴۰)

هر طایفه را به کیفر گناهش مؤاخذه کردیم، بعضی را بر سرشان سنگ بلا باریدیم و برخی را هم بر صیحه‌ی عذاب آسمانی و برخی را به زلزله ویرانگر زمین و گروهی دیگر را به غرق در دریا به هلاکت رسانیدیم و خدا به آنان هیچ ستم نکرد و لیکن آن‌ها خود در حق خویشتن ستم کردند.

دلایل نابودی هر یک از این اقوام و تمدن‌هایی که توسط خداوند مجازات گشتند متفاوت است. اما آنچه مد نظر این پژوهش است، بررسی دلایل نابودی این اقوام و تمدن‌ها نیست بلکه بررسی علل سقوط آن‌هاست.^۲ با این توضیحات به بررسی علل سقوط تمدن‌ها می‌پردازیم:

فرعون:

بنی اسرائیل فرزندان اولاد یعقوب پیغمبر ﷺ می‌باشند که در ابتدا مانند قبایل چادر نشین زندگی می‌کردند، سپس فراعنه‌ی مصر آن‌ها را به مملکت مصر برده و با آن‌ها چون اسیران مملوک رفتار می‌کردند تا این که خدای متعال به وسیله‌ی موسی ﷺ آنان را از فرعون و طرز سلوکش نجات بخشید.

فرعون و فرعونیان بالاخره در نابسامانی‌هایی که فراهم کرده بودند گرفتار می‌شوند و



جامعه‌ای که ستم در آن به اعلا درجه رسید با روشنگری و اقدامات آگاهانه‌ی موسی و قومش، فرعونیان را در خود غرق می‌نماید و این قانون حاکم بر سرنوشت ستمکاران است.

«فَأَخَذْنَا هُوَ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاُنظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (قصص: ۴۰)

ما هم از اعمال آن متکبر ظالم و لشکر و اتباعش آنان را سخت مؤاخذه کردیم و همه را به دریا غرق ساختیم، بنگر عاقبت کار ستمکاران به کجا رسید.

قوم سبأ:

یکی دیگر از تمدن‌هایی که قرآن به آنان اشاره داشته، تمدن سبأ بوده که در انهدام و سقوط آن همان کفران نعمت نقش داشته است. پیامبر قوم سبأ حضرت سلیمان علیه السلام بود و سبأ شهری خوش بود با آب‌های روان و درختان بسیار و ایشان را دور بوستان بود بسیار نیکو و در آن جا نعمت‌های فراوان بود که در جهان چون این نعمت نبود اما چون بسیاری نعمت خداوند چندان شد که آنان سیر و فریه شدند، ناسپاسی کردند و شکرگزاری از یاد بردند، پس خدای تعالی همه‌ی این نعمت را از ایشان گرفت. سرچشمه‌ی آبها را خشکاند و همه‌ی این وفور را برایشان زوال گردانید. (نیشابوری، ۱۳۸۱، ص ۵۰۹-۵۱۰)

در همین مورد خداوند در قرآن می‌فرماید: «ذَلِكَ جَزَاءُهَا هُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَافِرِينَ» (سبأ: ۱۷) (این کیفر کفران آنان بود و آیا با مرحمتی که به بندگان داریم تا کسی کفران نکند مجازاتش خواهیم کرد)

اما این مردم ناسپاس در برابر آن همه نعمت‌های بزرگ الهی که سرتاسر زندگی آن‌ها را فرا گرفته بود - مانند بسیاری دیگر از اقوام متنعم - گرفتار غرور و غفلت شدند. مستی نعمت و کمی ظرفیت آن‌ها را بر آن داشت که راه ناسپاسی پیش گیرند و از مسیر حق منحرف شوند و به دستورات الهی بی‌اعتنا گردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۶۴)

و چون این قوم کفران و ناسپاسی و طغیان کردند، شلاق مجازات بر پیکر آن‌ها نواخته شد. چنانکه قرآن می‌گوید:

«فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَ أَنْثِلٍ وَ

شَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ» (سبأ: ۱۶)

اما آن‌ها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آن‌ها فرستادیم و باغ (برکت)شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه‌های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم.

قوم سبأ در اثر کفران نعمت‌های بی حساب الهی چنان زندگی‌شان در هم کوبیده شد



که عبرت همگان گشتند و سرنوشت آنان ضرب المثلی برای جهانیان شد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۸، ص ۵)

قوم نوح:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (عنکبوت: ۱۴)

و همانا ما نوح را به رسالت سوی قومش فرستادیم و او هزار سال و پنجاه سال کم میان قوم درنگ کرد (و خلق را دعوت به خداپرستی نمود و اجابت نکردند) و چون همه ستمگر و ظالم بودند و به وسیله‌ی طوفان هلاک شدند.

«وَقَوْمِ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا هُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَاعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا» (فرقان: ۳۷)

و نیز قوم نوح چون رسولان حق را تکذیب کردند، ما آن‌ها را به طوفان هلاک سپردیم و آیت عبرت مردم قرار دادیم، و برای ستمکاران عذاب دردناک مهیا گردانیدیم.

قوم عاد:

در مورد قوم عاد و نابودی آن سرزمین در جای جای قرآن آمده، سوره‌ی «ذاریات» و «حاقه» و «قمر» آمده که طوفان شدید به مدت هفت شب و شش روز بر آن‌ها مسلط شد و سپس صاعقه برای همیشه آن‌ها را در خود فروبرد. چنانچه خداوند می‌فرماید:

«وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ» (ذاریات: ۴۱)

و نیز در قوم عاد که بر هلاکشان تندباد صرصر فرستادیم عبرت خلق است. و یا در جای دیگر فرموده است:

«وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (حاقه: ۶)

و اما قوم عاد نیز بوسیله‌ی باد تند و سرکش به هلاکت رسیدند.

قوم لوط:

قوم لوط مردمی بودند ثروتمند، مرفه، شهوتران و هواپرست، این قوم لجوج و غیر منطقی که از حدود قوانین الهی پا فراتر نهاده و در جاده انحراف سرگردان ماندند و حاضر نبودند پیامبر خود را بیذیرند و در مقابل او جبهه گرفتند و خواستار بیرون راندن لوط و پیروانش شدند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۲۴۴) لوط زمانی که از هدایت قوم ناامید شد از پروردگار خود درخواست کرد تا او را بر آن قوم نصرت داده و عذابی دردناک



برایشان بفرستد و سزای کفر و عناد و فسق و فجورشان را بدهد و بیش از این ایشان را مهلت ندهد. در نهایت عذاب خدا نازل شد و زلزله‌ی عجیبی سرزمین سدوم را زیر و رو کرد، بلافاصله آسمان سنگ باریدن گرفت و در مدت کوتاهی شهر به صورت بیابان صاف و همواری درآمد. (موسوی و غفاری، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۹۱-۷۸)

«وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (اعراف: ۴۸)

و برای آن قوم بارانی از سنگ فرو باریدیم پس بنگر که عاقبت و سرانجام بدکاران چیست.

قوم مدین:

حضرت شعیب رضی الله عنه نیز همانند سایر پیامبران پیشین قوم خود را از انحرافی که دچار آن بودند و از عذاب الهی بیم می‌داد و سعی در دعوت مردم به سوی خدا و اعتقاد به معاد و مبدأ و خلقت می‌کرد.

قرآن کریم قوم مدین را با عنوان «خاسرین» یاد کرده، زیرا با تجارتی که همراه با تقلب و خیانت و کم فروشی می‌باشد هم دنیا و هم آخرت خود را تباه ساخته و دچار خسران شدند:

«فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ» (عنکبوت: ۳۷) آن‌ها او را تکذیب کردند و به این سبب زلزله آن‌ها را فرو گرفت و در خانه‌های خود به رو درافتادند و مردند.

اصحاب الایکه:

اصحاب الایکه، نیز همان قوم شعیب‌اند که در سرزمین پیر آب و مشجر در میان شام و حجاز زندگی می‌کردند. آن‌ها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند. به همین جهت، غرور و غفلت آن‌ها را فراگرفته و مخصوصاً دست به کم فروشی و فساد در زمین زده بودند. شعیب آن پیامبر بزرگ، آن‌ها را از این کارشان بر حذر داشت و دعوت به توحید و راه حق نمود اما آن‌ها تسلیم حق نشدند و سرانجام بر اثر مجازات دردناکی نابود شدند. گرمای شدید چندین روز پی در پی آن‌ها را فرو گرفت و در آخرین روز ابر بزرگی نمایان شد. آن‌ها به سایه‌ی ابر پنا بردند اما صاعقه‌ای فرود آمد و آن بیدادگران را نابود کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۱۲۰-۱۲۱)

«وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ نَظَالِمِينَ» (حجر: ۷۸) و اهل شهر ایکه (شهر قوم شعیب هم)

بسیار مردم ستمکاری بودند

قوم ثمود:

قوم ثمود نیز قومی بت پرست و گناهکار بودند. آن‌ها در سرزمین وادی القری (منطقه‌ای



میان مدینه و شام) زندگی می‌کردند. خداوند زمین‌های آباد و خرم و سرسبز و باغ‌هایی پر نعمت به آن‌ها داده بود. در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می‌دادند. عمرهایی طولانی، اندام‌هایی قوی و نیرومند داشتند. در ساختن بناهای محکم و پیشرفته ماهر بودند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۲۴۲-۲۴۳)

چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «و كَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمْنِينَ» (حجر: ۸۲) (و در کوهها منزل می‌ساختند تا از خطر ایمن باشند).

در تاریخنامه‌ی طبری آمده است «و ثمود از فرزندان سام بود و نسبت او ایدون بود. ثمود بن حائر بن آدم بن سام بن نوح و ابن گروه هم از فرزندان او بودند و ایشان به سرزمین حجر نشستند و زمین حجر میان حجاز است و میان اول حد از شام و مردمانی بودند به زور و قوت چون قوم عاد» (بلعمی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۲۴)

آئینشان بت پرستی بود و در انواع گناهان غوطه ور بودند. صالح پیغمبر بزرگ الهی از میان آنان برخاست و برای هدایت و نجاتشان همت گماشت ولی آن‌ها نه دست از بت پرستی برداشتند و نه در طغیان و گناه تجدید نظر کردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۷، ص ۶۰) هنگامی که تقاضای معجزه کردند خداوند شتری را از میان کوه برایشان فرستاد اما از عناد و لجابت آن‌ها نکاست و در کمال وقاحت شتر را کشتند. «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» (شمس: ۱۱) طایفه‌ی ثمود از غرور پیغمبر خود صالح را تکذیب و طغیان کردند.

آیات زیادی در مورد نابودی این قوم سرکش وجود دارد از جمله:

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ» (اعراف: ۷۸) پس زلزله بر آن‌ها آغاز

گردید تا آنکه همه‌ی آن‌ها در خانه‌های خود به هلاکت رسیدند.

«فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ» (حاقه: ۵) و قوم ثمود به کيفر طغیان هلاک شدند.

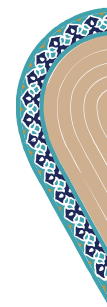
اصحاب الحجر:

اصحاب الحجر همان قوم حضرت صالح عليه السلام بودند که در سرزمین حجر زندگی مرفهی داشتند، قرآن درباره‌ی سرکشی اصحاب الحجر می‌فرماید: «و لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ» (بلد: ۸۰) و اصحاب حجر هم رسولان ما را به کلی تکذیب کردند.

در نهایت این قوم نیز مانند سایر اقوام گناهکار نابود شدند

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ» (حجر: ۸۳) صبحگاهی صبحه عذاب آن‌ها را نابود کرد.

بررسی آیات بالا نشان می‌دهد که مرگ تمدن‌ها بواسطه‌ی طبیعت به دوگونه است. این مساله به تعریف از طبیعت و اکوسیستم باز می‌گردد. طبیعت به دو اکوسیستم مجزا



تقسیم می‌گردد: نخست اکوسیستم طبیعی و دیگری اکوسیستم انسان ساز. اکوسیستم‌های انسان ساز، به بازسازی طبیعت توسط انسان مربوط می‌گردد. همانند باغ‌ها، فضای سبز و بوستانها، سدبندهایی که برای آب ایجاد می‌گردد و... این اکوسیستم‌ها بخشی از تمدن هستند و با تمدن‌ها شکل می‌گیرند و با رشد تمدن‌ها، به توسعه و پیشرفت و بالندگی می‌رسند. همانند تمدن قوم سبأ که سدها و باغاتی را ایجاد کرده بودند که نشانه مدنیت آن‌ها بود. به عبارت دیگر اکوسیستم انسان ساز بخشی از تعالی تمدن‌ها را تشکیل می‌دهد. ولی اکوسیستم‌های طبیعی، اکوسیستمی است که تمدن‌ها در داخل آن قرار گرفته‌اند و یشر در ایجاد آن‌ها دخالتی ندارد.

با توجه به آیات قرآن این اکوسیستم انسان ساز است که در نابودی تمدن‌ها، نابود می‌گردند. این اکوسیستم‌ها با مولفه‌های طبیعی همانند باغات، شهر سازی، کشاورزی و... با دخالت انسان شکل می‌گیرند. اما اکوسیستم‌های طبیعی مانند دریاها، کوه‌ها، دشتهای، جنگلها، چراگاه‌ها و... خود جزئی از طبیعت به شمار می‌آیند در نتیجه نابودی آن‌ها منوط به طبیعت نیست. بلکه آشفتنگی در آن‌ها (زلزله، سیل، طوفان، رانش و...)، بخشی از قوانین خود طبیعت است که عاملی را به عامل دیگر تبدیل می‌کند.

بنابراین دو دسته از آیات قرآن به رابطه‌ی طبیعت با تمدن‌ها می‌پردازد. دسته نخست آیاتی است که خداوند تمدنی را با مولفه‌های طبیعی انسان ساز همانند باغ و بوستان‌ها و... نابود کرده است و دسته دوم به آیاتی اشاره دارد که در آن‌ها، خداوند تمدن‌هایی را بواسطه‌ی اکوسیستم‌های طبیعی و قوانین موجود در طبیعت سرنگون کرده است. در این دسته‌ی اخیر، طبیعت از بین نمی‌رود و بر اکوسیستم‌های طبیعی که بدون دخالت انسان موجود است، آسیبی وارد نمی‌گردد و اگر آشفتنگی در این بخش بوقوع بپیوندد، خودش بخشی از قوانین طبیعی است که نشان می‌دهد، طبیعت مدام در حال بازسازی و تبدیل است. مساله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود در چرایی نابودی تمدن‌ها بواسطه‌ی این عوامل طبیعی است. خداوند قومی را با سیل و یا زلزله و یا صیحه و آتشفشان و اقوامی را بواسطه سنگ و... به طغیانشان عذاب می‌دهد. اما مساله اینجاست که چرا خداوند در انقراض تمدن‌ها از عوامل طبیعی بهره برده و با طبیعت به سراغ تمدن‌ها و اقوام سرکش می‌رود؟ دلایل بسیار ولی متفاوتی می‌توان در پاسخ به این مساله ارائه کرد که برخی از مهمترین دلایل روایی و عقلی را می‌توان در زیر خلاصه کرد:

۱- انسان از طبیعت روییده است و با طبیعت رشد می‌کند و سرانجام به لحاظ علوم تجربی



به طبیعت باز می‌گردد و در آن هضم می‌شود. «وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا* ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا» (نوح: ۱۷-۱۸) خدا شما را از زمین رویانید، رویدنی خاص، سپس شما را به عناصر زمین باز می‌گرداند و پس از آن شما را به گونه‌ای از زمین بیرون می‌کشد.

از نظر قرآن نیز انسان زاده‌ی طبیعت است و بخشی از وجود انسان طبیعی است و در عذاب‌های الهی که انسان و تمدن دست‌ساز او نابود می‌گردد، دوباره به اصل و خویشتن خود یعنی طبیعت باز می‌گردد.

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً» (طه: ۵۵) شما را از خاک و عناصر زمین آفریدیم و سپس به زمین باز می‌گردانیم.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (سجده: ۵) آن خداوندی که هر چیزی را نیک و شایسته آفرید و آفرینش انسان را از گل آغازید.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ» (فاطر: ۱۱) اوست خدایی که شما را از خاک و سپس از نطفه آفرید.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» (مومنون: ۱۸) ما انسان را از گل خالص آفریدیم.

انسان در نگاه معرفت تجربی و حسی و همچنین در نگرش مکتب‌های ماتریالیستی نیز، موجودی است کاملاً طبیعی آفریده‌ی طبیعت و از نظر ارزشی و کارکرد، مساوی با آن است. از اینرو تابع قوانین طبیعت است. خویشتن را حتی در عالم اندیشه لحظه‌ای نمی‌تواند از این قوانین جدا سازد یا گامی از آن‌ها فراتر نهد (ویل دورانت، ۱۳۶۷، ج ۹، ص ۷۸۱) ولی در معرفت متکی بر وحی، انسان چیزی بیش از طبیعت مادی است هر چند که بخشی از وجودش مادی به شمار می‌آید. از اینرو خدای همان خدای طبیعت نامیده می‌شود «إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (یونس: ۳) این انسان جنس طبیعی اولیه‌ی خویش را نیز فراموش نموده است. از اینرو خداوند با نابودی انسان و تمدنش بواسطه‌ی عوامل طبیعی در واقع او را از خلقت اولیه خویش آگاه می‌سازد

۲- خداوند به طبیعت عنایت خاصی دارد به طوری که به برخی از آن‌ها قسم یاد می‌کند. «سوگند به خورشید و پرتو تابانش و به ماه آنگاه که در پس خورشید بر آید و به روز آنگاه که جهان را روشن سازد و به شب وقتی که عالم را در پرده سیاهی کشد و به آسمان بلند و آنکه آن را بنا کرد و به زمین و آنکه آن را بگستراند...» (شمس: ۱-۶)



نام بسیاری از سوره‌های قرآن نیز، امور طبیعی است. مثلاً سوره‌ی تین، سوره‌ی فیل، سوره‌ی زلزله، عادیات، قارعه، علق (خون بسته)، شمس، لیل، ضحی، فجر، بلد، غاشیه (پوشاننده تاریکی)، انشقاق (خورشید دو تا شد. ماه دو تا شد) انفطار، سوره‌ی تکویر، نور، خورشید و... سوره بقره، نساء، مائده، اعراف، انعام، انفال، نحل، کهف، مریم، نور، نمل، عنکبوت و نجم نیز از مواردی هستند که در رابطه با طبیعت‌اند.

خداوند در بیان نتایج و آثار کار نیک و بد در زندگی دنیوی و اخروی انسان باز از طبیعت بهره می‌گیرد. «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (بقره: ۷۴) سنگها و صخره‌های سخت تجسمی از قلب‌های قساوت گرفته است. همچنین تعرض سگ نسبت به انسان را نیز مثالی از انسان‌های حق ستیز جلوه می‌دهد «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» (اعراف: ۱۷۶) عنایت به طبیعت تا آنجاست که خداوند در طبقه بندی گروه مفسدان فی الارض، که بواسطه عذاب‌های الهی سرنگون شده‌اند، علاوه بر ظالمان و ستمگران و نافرمانان از حق و... از کسانی که به انهدام کشت و زرع و نسل حیوانات و گیاهان دست می‌زنند نیز به عنوان مفسدان فی الارض یاد می‌کند که آن‌ها نیز مشمول عذاب‌های الهی‌اند به عبارتی علاوه بر گناهان اجتماعی و عقیدتی که روابط اجتماعی و درونی انسان‌ها را به خطر می‌اندازد و آن‌ها را به سوی سقوط رهنمون می‌سازد خداوند گناهانی را که انسان‌ها در حق طبیعت مرتکب می‌شوند را نیز در ردیف گناهان اجتماعی و دینی قلمداد می‌کند و مرتکبان آن را به عنوان مفسد فی الارض به حساب می‌آورد «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (بقره: ۲۰۵)

دستورها و توصیه‌های رسول اکرم و ائمه معصومین نیز در همین راستا است به طوری که رسول اکرم مسلمانان را بر آن می‌دارد تا با تقدس و احترام به طبیعت و عوامل زیست محیطی و با رعایت حقوق آن‌ها، در راه رشد و تعالی خویش گام بر دارند. زیرا در اسلام هر گونه آلودگی در طبیعت به معنای انحراف از طبیعت (به عنوان مخلوق الهی) و به معنای تعدی از حق و حرکت به سوی باطل است همچنانکه به هر گونه تجاوز از حق نیز اطلاق می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرمایند «درختان میوه دار را قطع نکنید هر آینه عذاب الهی متوجه شما خواهد شد.» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۲، ص ۴۶) «و پرهیز از قطع درختان سرسبز، بر طول عمر انسان می‌افزاید.» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۷۲، ص ۳۱۹)

بنابراین آنچه از قرآن بدست می‌آید این است که: گفتمان تمدنی یک عصر در راه



تعالی و کمال تنها عوامل فردی و اجتماعی نیست بلکه گفتمان زیست محیطی نیز از دغدغه‌های اصلی اسلام است تا آنجا که رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ عَرَسَ عَرَسًا لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ آدَمِيٌّ وَلَا خُلُقٌ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ إِلَّا كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ» (محدث نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۳، ص ۴۶۰). هر کس درختی بنشانند که انسانی یا دیگر مخلوق خدا از آن بخورد، برای وی صدقه‌ای است و یا حضرت می‌فرماید: «حَقِّظُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّهَا أُمَّكُمْ وَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ عَامِلٍ عَلَيْهَا خَيْرًا أَوْ شَرًّا إِلَّا وَ هِيَ مُخْبِرَةٌ بِهِ». زمین را خوب نگه دارید که گویی مادر شماست. هر کس بر روی زمین خوبی یا بدی کند زمین خبر می‌دهد.

از این احادیث بدست می‌آید، که این مفسدان فی الارض که به عنوان گناهکار مورد بازخواست قرار می‌گیرند، مفسدین زیست محیطی و ملغی کنندگان حقوق طبیعت را نیز شامل می‌شود که بر اساس حدیث پیامبر در قیامت مورد بازخواست واقع می‌گردند. توجه امام سجاد نیز به حقوق حیوانات در کنار حفظ و احترام به سایر حقوق‌های انسانی نشان دهنده اهمیت این مساله در آخرت است.

از اینرو تمدن‌ها و عوامل سقوط آن نزد خداوند همان جایگاهی را دارا است که طبیعت و حفظ آن دارد و همین عنایت و توجه خداوند به طبیعت که مخلوق خداوند است منجر به عامل تأثیرگذاری در سقوط یک اجتماع می‌گردد به طوری که خداوند یکی را (تمدن‌ها) را به واسطه دیگری (طبیعت) ساقط می‌کند. با این تفاوت که مخلوق اول (اقوام و تمدن‌ها) تغییر گفتمان داده و از نیکی به بدی گرایش یافته و مخلوق دومی که طبیعت است همچنان پاک و مقدس است و می‌تواند جایگاهی برای مخلوقات بعدی خداوند واقع شود.

۳- دلیل دیگری را که می‌توان در پاسخ به این مساله ارائه داد، به تفاوت نگرش بشر قدیم و جدید نسبت به طبیعت باز می‌گردد و همین مساله عامل بهره‌گیری خداوند از عوامل طبیعی در مرگ تمدن‌های پیشین تفسیر می‌گردد.

از آغاز آفرینش انسان، طبیعت، نخستین و مهربان‌ترین همدم او بوده است. در باستان سرنوشت بشر گره می‌خورد به سرنوشت کیهان و تأثیر پدیده‌های کیهانی در زندگی بشر (دین پرست، ۱۳۸۹) و تاریخ بشر مستقل از کیهان و جهان طبیعی نگریسته نمی‌شد و بشر جزئی از طبیعت و به آن پیوسته بود و نگاه بشر نسبت به خود یک نگاه طبیعی بود که خود را مقوله‌ای جدا از طبیعت نمی‌دید و به خویشتن همانند طبیعت می‌نگریست.



اما نگاه انسان جدید به طبیعت نگاه روح زدایی شده است. علم جدید نیز به طبیعت نگاهی ظاهری و سطحی دارد و معتقد است طبیعت همین است که قابل مشاهده است و هیچ بُعد دیگری جز همان که در مشاهده و آزمایش مورد مطالعه قرار می‌گیرد برای آن متصور نیست. آگوست کنت که محصول انسان عصر جدید (عصر روشنگری) است می‌گوید که بشر در دوره‌های اولیه در عصر کودکی و طفولیت خود بوده که متناسب با آن عصر کودکی، عقلش هم رشد چندانی نداشت لذا به نحوی خرافی و وهم آلود به عالم نگاه می‌کرد لذا پشت هر چیزی روح می‌دید و عالم پر بود از ارواح. او نگاهی شاعرانه به طبیعت داشت و جزئی از طبیعت و یا خویشاوند او به شمار می‌آمد و طبیعت قلمرو روح بود. اما در دوره جدید، انسان به طبیعت به عنوان یک ابژه نگاه می‌کند که تنها در صد تحلیل و آنالیز آن است. انسان نوین برای کشف و فهم واقعیت تنها به استدلال‌های محض تکیه می‌کند؛ به مبدأ و اصلی فراتر از خویش توجه ندارد و خود را مستقل از آسمان و ملکوت می‌پندار (نصر ۱۳۸۶، ص ۲۲۰-۲۲۵) رابطه بشر با طبیعت در این دوره رابطه دانش و قدرت است یعنی طبیعت ابژه دانش است همچنانکه ابژه قدرت نیز است. انسان عاصی، که برآمده از انسان شناسی نوین بود و خود را مرکز موجودات می‌پنداشت و عالم را به دایره‌ای بدون مرکز تنزل می‌داد، برخلاف انسان سنتی که حوزه اختیاراتش محدود و در قبال خداوند نیز مسئول بود؛ انسان مدرن خود را جایگزین خدا کرد و برای طبیعت نیز هیچ حقی قائل نیست. (قاسمی، ۱۳۸۹) بشر جدید در صدد رام کردن و به خدمت گرفتن طبیعت است تا از آن سود و بهره کافی را برد. او خود را جاندار و طبیعت را بی جان تلقی می‌کند. در حالی که بشر قدیم برای همه چیز جان قائل بود و بشر و طبیعت را یک جنس تصور می‌کرد به همین دلیل در توتیسم یک قبیله خودش را از نسل کلاغ می‌بیند و یا همه اعضای قبیله را از نسل یک حیوان می‌بیند حتی بشر به خودش و تاریخ و سرنوشت خودش مثل طبیعت نگاه می‌کرد و چون در طبیعت همه چیز دایره وار تکرار می‌شد از اینرو جهان و تاریخ را نیز به صورت دوری و تکرار پذیر می‌نگریست. از منظر قرآن کریم نیز محور جهت گیری و کارایی از طبیعت، منافع انسان است، آیاتی از قرآن بر این نکته تاکید دارد که طبیعت و جلوه‌های هستی همه و همه در جهت تامین نیازهای مادی و معنوی انسان به شمار می‌آید. اما بر خلاف تصور بشر جدید اگر تصرف انسان در طبیعت مایه فساد و طغیانگری و پیروی از امیال شیطانی باشد قرآن این دخل و تصرف را محدود می‌کند «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (بقره: ۶۰)



بخورید و بیاشامید از روزی خداوند، و در زمین فساد و سرکشی نکنید.

«كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (اعراف: ۳۱) بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.

پیش از آنکه بشر در باتلاق مادی گرایی گرفتار شود، طبیعت در نگاه او همواره محترم و آسمانی بود. در دوره‌های مذهبی تاریخ، انسان به عالم طبیعت به عنوان صحنه جمال و جلال الهی نظر می‌کرد و تجاوز به طبیعت، در حکم طغیان و سرکشی در برابر خداوند بود. این فرهنگ، ریشه در آموزه‌های الهی داشت. قرآن کریم، فصل مشترک طبیعت با انسان را در عبادت خداوند بیان می‌دارد: «مگر ندانسته‌ای که هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، و مهر و ماه و اختران و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردمان برای خداوند سجده می‌کنند.» (حج: ۱۸) بنابراین عبادت و سجده به درگاه خداوند توسط طبیعت، هویت و موجودیت طبیعت را اثبات می‌کند و شعوری عبادی برای او قائل است. به علت همین جایگاه طبیعت نزد بشر قدیم و تقدسی که نزد او داشت (Nasr, Seyyed Hossein: ۱۹۶۸) خداوند نیز از همین طبیعت برای سقوط مفسدان اجتماعی بهره برده است و این تقدس گاهی تا بدانجا پیش می‌رفت که بشر گذشته را به پرستش طبیعت، کیهان و اجرام آسمانی وا می‌داشت و با نقش آن‌ها را در سرنوشت خویش دخیل می‌دانست برای نمونه بین ایرانیان، پرستش میترا یا خورشید، بین هندیان و مصریان، تقدیس رودخانه‌های گنگ و نیل و بین بابلیان، پرستش ستارگان رواج داشته. اقوام دیگر چون فنیقی‌ها، لیدی‌ها، هیتی‌ها، اقوام مایا و اینکا نیز به تقدیس پدیده‌های طبیعی پرداخته‌اند که نشانه‌ی علاقه به طبیعت و حفظ محیط زیست از ادوار گذشته می‌باشد. (نک: ویل دورانت، ۱۳۶۷، ج ۱-۵) از اینرو خداوند با اراده‌ای آگاهانه عذاب‌های الهی خویش را (بخصوص در گذشته) با شعور طبیعت به نمایش می‌گذارد.

۳- قرآن کاوش در طبیعت را توصیه می‌کند تا انسان به چگونگی پیدایش زمین پی ببرد و همچنین دریابد که خداوند بر اساس همان ملاک و شیوه‌ای که دنیا را ایجاد نموده است جهان آخرت را نیز بوجود خواهد آورد. در قرآن زمین و پدیده‌های آن میدان مطالعه و اندیشه‌ی انسان معرفی شده‌اند تا از این رهگذر از شهود عالم به غیب آن نیز راه یابد. بنابراین از منظر قرآن کریم تدبیر در طبیعت راه دستیابی به خلاقیت و دانش خداوند و قوانین آفرینش است «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (آل عمران: ۱۹۱) و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند پروردگارا این جهان را بی‌هوده



نیافریدی.

سقوط تمدن‌ها در کنار تخریب طبیعت و محیط زیست انسان‌ها و اشاره قرآن به عبرت‌گیری از آن بازتاب یاد آوری معاد محوری نزد انسان‌هاست «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» (زلزال: ۱). قرآن می‌فرماید: زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آوردیم و زمین را پس از مرگ گیاهان باز زنده می‌گرداند و به همین نحو شما را در قیامت از خاک بیرون آرند... بنابراین نتیجه عملی مجازات اقوام سرکش بواسطه طبیعت ارائه‌ی الگویی توسط خداوند است تا برای سایر انسان‌ها معاد امری دور از ذهن تلقی نگردد و طبیعت تخریب شده توسط خداوند دوباره زنده گردد و محل زندگی تمدن‌های جدید شود، زیرا خداوند آسمان و زمین و اشیاء بین آن‌ها را به بازیچه نیافرید (نک: انبیاء: ۱۶)

تخریب تمدن‌ها با طبیعت ◀ عبرت‌گیری ◀ بازسازی طبیعت ◀ ایجاد مفهوم معاد
بنابراین دلیل دیگر نابودی تمدن توسط عوامل طبیعی را می‌توان بازتابی از چگونگی وقوع معاد توسط خداوند به شمار آورد. خداوند نخست در دور عبرت‌گیری انسان‌ها را به سیر در طبیعت فرا می‌خواند تا از تغییر فصل‌ها و مردن و زنده شدن طبیعت، معاد را یاد آور سازد. همچنین خداوند عظمت خویش را نیز در آیات قرآن به واسطه مخلوقاتش در جهان طبیعت به انسان‌ها نشان می‌دهد تا انسان‌ها به یقین برسند به طوری در آیاتی از قرآن می‌خوانیم (ما ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم ارائه کردیم تا به یقین برسد) بنابراین طبیعت خود صحنه‌ی اصلی پرستش خداوند و مهمترین معبد است. نظام آن، نظامی الهی و قوانین آن نیز الهی است. و طبیعت به صورت آئینه وار این نظام الهی را منعکس می‌سازد.

۴- از آنجا که گناهان اجتماعی بر کل جامعه تأثیر گذارند و روح جمعی یک تمدن را در بر می‌گیرد خداوند به واسطه‌ی طبیعت عذابی همه گیر را به نمایش می‌گذارد تا کل عرصه اجتماع را در بر گیرد و سقوط تمدن را به بار آورد زیرا گفتمان آن تمدن دیگر آلوده شده و می‌بایست به واسطه عذابی فراگیر نابود گردد تا گفتمانی جدید در مسیر تکامل رشد نماید و مهمترین عاملی که این روح جمعی را از پای در خواهد آورد بی شک عوامل طبیعی است که در میراندن افراد استثنائی قائل نمی‌گردد.

گناهان ما منجر به تأثیر بر طبیعت شده و واکنش طبیعت را به همراه خواهد داشت. قرآن می‌فرماید اگر اهل قریه ایمان بیاورند ما درهای آسمان و زمین را به روی آن‌ها



می‌گشائیم. یعنی قرآن یک شعور عبادی را برای طبیعت قائل است و معتقد است نجم و شجر بر خداوند سجده می‌کند. در واقع فصل مشترک انسان و طبیعت همین شعور عبادی است که کنش انسان را با واکنش پاسخ می‌دهد که به نابودی تمدن‌ها به واسطه‌ی عذاب الهی ختم می‌گردد. تسبیح طبیعت نشان از هوشمندی آن دارد و کنش خطا و گناه انسان را تشخیص داده به آن واکنش نشان می‌دهد. در اسلام نه تنها طبیعت واجد شعور است بلکه موجودی هوشمند و نشانه‌ای از آیات الهی به شمار می‌آید «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ» (فصلت: ۵۳) انسان فرزند طبیعت است و اگر بخواهد بر طبیعت استیلا داشته و از آن بهره گیرد باید اعمالش را با قوانین طبیعت تطبیق دهد در این صورت، خداوند طبیعت را مسخر وی می‌سازد (آیا ندیدی خداوند آنچه را در زمین است به نفع شما رام گردانید) (حج: ۶۵) این استیلا مشروط بر آن است که مطابق قوانین الهی عمل کند و خلیفه‌ی واقعی خداوند بر زمین باشد. خداوند متعال انسان را جانشین خود بر زمین قرار داده و می‌فرماید: در زمین جانشینی خواهم گماشت (بقره: ۳۰) همین صفت خلیفه بودن انسان سبب می‌شود محیطی را که در آن نقش محوری ایفا می‌کند بپروراند و از آن مراقبت کند (نصر، ۱۳۸۲، ص ۲۲۲) و کمال جویی او نباید مانع به کمال رسیدن طبیعت شود که قرآن کریم با صراحت انسان را از فساد کردن برحذر داشته و از او می‌خواهد که در زمین اصلاح نماید «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (اعراف: ۵۶) عالم هستی یکپارچه نظم و اصلاح است و حتی با تضادی که احيانا در میان اجزای آن دیده می‌شود هماهنگی فراوان دارد. از اینرو نظام به سوی اهداف صالحی در جریان است و برای هر یک از اجزای خود خط سبزی تعیین می‌کند حال اگر یکی از اجزاء از مدار خارج شود و راه فساد پیش گیرد میان آن و سایر اجزای این جهان درگیری ایجاد می‌شود که اگر نتوانستند جزء اصلی را به مدار اصلیش باز گردانند چه بهتر و الا آن را نابود می‌کنند تا نظام به خط سیر خود ادامه دهد (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۵۳۳) پیامبر ﷺ می‌فرماید (بالعدل قامت السموات و الارض) (کاشانی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۰۷) آسمانها و زمین با عدل پا برجاست. یعنی روابط درونی انسان‌ها در اجتماع تأثیر مستقیمی در محیط زیست و طبیعت دارد و اگر این روابط اصلاح نشود طبیعت خود به خود بهم می‌خورد. به طوری که خداوند نیز در آیاتی از سوره الرحمن به آن اشاره می‌کند: خداوند آسمانها را برافراشت و میزان را در عالم قرار داد. حکم کرد که ای بندگان هرگز از میزان عدل تعدی و سرپیچی نکنید و هر چیز را به میزان عدل و انصاف بسنجید و در میزان (عدالت) نادرستی نکنید. (الرحمن: ۷-۹) بنابراین عدل و



میزان همان معیاری است که در اجتماع انسانی تمدن ساز است. در نظام طبیعت نیز سبب احیاء و برافراشتن نظام طبیعت می‌گردد. از اینرو چون جنس و ماده تشکیل دهنده تمدن‌ها و طبیعت یکی است قوانین نابودی آنها نیز مشترک است و نابودی تمدن‌ها تخریب طبیعت را به همراه خواهد داشت. به عبارتی در اسلام قانونمندی حاکم بر طبیعت از قانونمندی حاکم بر جوامع انسانی غیر قابل تفکیک است. اصطلاح قرآنی سنت الله که به عنوان یک اصل ثابت و لایتغیر است از نظر بسیاری از شارحان سنتی مسلمان هم به کیان طبیعت و هم به عالم انسان اطلاق می‌شود به عبارتی دو گانگی مشخصی میان قوانین حاکم بر جامعه انسانی که دارای ویژگی‌های اخلاقی است و قوانین حاکم بر طبیعت وجود ندارد زیرا هر دو از حقیقت واحد الهی سرچشمه می‌گیرند (نصر، ۱۳۸۶، ص ۱۱۰) قوانین بشری و قانونمندی‌های طبیعت نه تنها از هم جدا نیستند بلکه عمیقاً با یکدیگر مربوط‌اند از اینرو انسان می‌تواند از نظام طبیعت نه تنها درس‌های بی‌شمار بلکه اصول اخلاقی، فکری و معنوی بسیار بیاموزد.

بنابراین بر اساس آیات قرآنی، همه اشیاء در نهایت در پایان حیات به منشاء اعلیٰ خود باز خواهند گشت. آیا آنان در دل خود فکر نکردند که خداوند آسمان‌ها و زمین و اشیاء بین آن‌ها را جز به حق و برای مهلت معینی نیافریده است. ولی بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را منکر هستند. (روم: ۸)

نتیجه گیری:

با توجه به فرضیات ذکر شده به نظر می‌آید که عنایت خاص خداوند به طبیعت مهمترین دلیل بهره‌گیری حضرت حق در انقراض تمدن‌هاست که با توجه به آیات و روایات می‌توان صحت آن را به اثبات رساند. از اینرو آنچه منجر به بهره‌گیری خداوند در انقراض تمدن‌ها از طبیعت شده نشان دهنده اهمیت و جایگاه مهمی است که خداوند نسبت به طبیعت دارد. اما در نهایت آنچه قابل تأمل است توجه به این مساله می‌باشد که در انحطاط یک تمدن آلودگی روابط بین انسان‌ها مثل گرایش به ظلم و زنا و... سبب انحطاط یک تمدن می‌گردد اما در سقوط تمدن‌ها که با عذاب الهی همه گیر همراه است خداوند از مخلوقات طبیعی بهره می‌گیرد تا معاد را یاد آور سازد و پس از گذر از یک دور عبرت، انسان وارد مهمترین سنت الهی خداوند که نابودی تمدن‌ها و جوامع است، داخل شود، تا سنت الله به عنوان یک اصل ثابت، تمامی جوامع و تمدن‌ها را به سوی کمال نهایی برساند.



پی‌نوشت

۱. خطبه ۱۶۷

۲. تفاوت مفهومی این دو عبارت در این است که دلایل یک امر ذهنی است که ملموس و عینی نیست و اصولاً هنگامی که به بررسی تدریجی سقوط یک تمدن می‌پردازیم در واقع به دلایل سقوط اشاره داریم. اما علل یک امر عینی و ملموس است و عامل عینی سقوط یک تمدن را گویند. همانند سیل و زلزله و...

کتابنامه

• قرآن کریم

- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸)، **تاریخنامه طبری گزیده منسوب به بلعمی**، با تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق)، **وسائل الشیعه**، تصحیح محمد رازی، قم: انتشارات آل‌البيت لإحياء التراث.
- دشتی، محمد (۱۳۷۹)، **ترجمه نهج البلاغه**، چاپ اول، قم: نشر الهادی.
- دین پرست، منوچهر (۱۳۸۹)، «**بحران زیست محیطی بحران معنوی است**» گفت وگو با سید حسین نصر، ماهنامه اطلاع رسانی اخبار ادیان، سال هشتم. شماره ۱، معنویت زیست محیطی، الهیات فردا.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۱)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، چاپ پنجم، قم: اسماعیلیان.
- فیض کاشانی، ملامحسن (۱۳۷۴)، **تفسیر صافی**، تهران: انتشارات مکتب الصدر.
- قاسمی، اعظم (۱۳۸۹)، **انسان شناسی از دیدگاه سیدحسین نصر**، فصل‌نامه حکمت معا صر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳)، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۶۲)، **بحار الانوار**، تحقیق و تعلیق: سید جواد علوی، تهران: دارالکتب اسلامیة.
- محدث نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ ق)، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، قم: موسسه آل‌البيت لإحياء التراث.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱)، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی، سید محمد مهدی و علی اکبر غفاری (۱۳۶۸)، **تاریخ انبیاء**، تهران: کتابخانه صدوق.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۲)، **نیاز به علم مقدس**، ترجمه حسن میاندری، قم: طه.
- _____ (۱۳۸۶)، **دین و نظام طبیعت**، ترجمه محمدحسن فغفور، تهران: حکمت.
- نیشابوری، ابو اسحاق ابراهیم بن منصور بن خلف (۱۳۸۱)، **قصص الانبیاء**، تهران: زرین.
- ویل دورانت (۱۳۶۷)، **تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)**، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

Nasr, Seyyed Hossein(1968) **Man and Nature the Spiritual Critisic of Modern Man**. Madala Books. Published by Unwin paperbacks. London.